

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آداب تکبیرات افتتاحیه

اکنون مقداری به آداب تکبیرات افتتاحیه می‌پردازیم. این ذکر را در بحث حضور قلب خدمت عزیزان یادآوری کرده‌ام. گفتم خوب است قبل از این که نماز گزار تکبیرات افتتاحیه را بگوید، این ذکر را بگوید. گفتن آن به حضور قلب او در نماز و نجاتش از خطوراتی که به ذهن و قلب انسان وارد می‌شود و در نماز پراکندگی حواس ایجاد می‌کند، کمک می‌کند. ذکر این است: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ. رَبِّ أَسْأَلُكَ حَوْلًا مِنْ حَوْلِكَ وَقُوَّةً مِنْ قُوَّتِكَ وَتَأْيِيدًا مِنْ تَأْيِيدَاتِكَ حَتَّى لَا أَرَى غَيْرَكَ وَلَا أَشَاهِدَ سِوَاكَ» خدایا من از وسوسه‌ها و خطورات شیطانی به تو پناه می‌برم؛ و از این که شیاطین در کنار من حاضر شوند هم به تو پناه می‌برم. خدایا از تو درخواست می‌کنم نیرویی از نیروی خودت، قوه‌ای از قوت خودت، تأییدی از تأییدات خودت را شامل حال من کنی تا غیر تو را نبینم و احدی جز تو را مشاهده نکنم. این دعای زیبایی است که خوب است انسان قبل از تکبیره الاحرام بگوید. البته من سند روایی برای آن پیدا نکردم. مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رضوان الله تعالی علیه رساله‌ای که در اسرار نماز دارد این ذکر را برای حضور قلب در نماز، از قول بزرگان نقل کرده است.^۱ بزرگانی را که ایشان از آنها

^۱. علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۲، ص ۲۱۳ و حسنعلی نخودکی اصفهانی، اسرار نماز، ص ۱۰۸.

نقل می کنند، نمی دانیم چه کسانی بوده اند؛ ولی محتوای دعا بسیار خوب است. قسمت اولش که آیه ی قران است^۲؛ قسمت دومش هم درخواست بسیار خوبی است که انسان در نماز غیر خدا را نبیند. حواسش سراغ غیر خدا نرود؛ نه خودش، نه غیر خودش.

قبل از این که به بحث تکبیرات افتتاحیه برسیم؛ بحث نیت و قیام را خدمتان گفتیم. بنا بر این است که سالک الی الله که می خواهد با گفتن تکبیرات افتتاحیه وارد نماز شود، آنچه مقتضای قیام بود و آنچه مقتضای خلوص نیت بود، همه را در خود فراهم کرده است و حال خود را مهیا می کند که اجازه ی باز کردن در را بگیرد و به محضر حق وارد شود. با چنین حالی، نماز گزار شروع می کند به گفتن تکبیرات افتتاحیه. از امام صادق و امام رضا علیهما السلام روایت شده است^۳ که نماز گزار تکبیر اول را بگوید. گفتیم با هر تکبیر یک آسمان طی می شود؛ یک حجاب پشت سر گذاشته می شود. اول ما اسیر عالم طبیعتیم؛ حجاب غلیظ عالم طبیعت، ما را از حقایق بالاتر محجوب کرده است. لذا با «الله اکبر» اولی که در آستانه ی نماز می گوید؛ به مقام کبریائی حق متعال برای نجات از این حجاب و دریدن این حجاب تمسک می جوید؛ و این که دستش را هم بلند می کند، یعنی این حجاب را پشت سر می اندازد و عبور می کند؛ به حجاب بعدی وارد می شود. تکبیر دوم را می گوید؛ تکبیر سوم را می گوید؛ سه تکبیر را که گفت؛ به آستانه ی آسمان چهارم می رسد. در بحث قبله خدمتان گفته ایم که بیت المعمور در آسمان چهارم معادل با قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. در

۲. سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۸.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۲۸ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۴۳.

شب قدر قرآن بر قلب پیغمبر ﷺ نازل شد^۴؛ در روایاتی هم داریم که بر بیت المعمور نازل شد.^۵ بیت المعمور همان مقام قلب است. پس سه تکبیر را که گفت؛ در آستانه‌ی آسمان چهارم قرار گرفته است که بیت المعمور است. یعنی به در قلب رسیده است. بعد از سه تکبیر از تکبیرات افتتاحیه، قبل از این که تکبیر چهارم را بگوید، مستحب است این دعا خوانده شود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ. عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». مالکیت و ملکیت، هر دو را در حق متعال منحصر می‌بیند. هم ملک و فرمانروایی همه‌ی هستی را از آن خدا می‌بیند؛ هم ملک و مالکیت همه‌ی عالم هستی را از آن خدا می‌بیند. اعتراف به این می‌کند که: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ». آنچه به ما اجازه می‌دهد در چیزی تصرف کنیم، مالکیت است. این دفتر مال من است؛ لذا حق دارم در آن بنویسم. این منزل مال من است؛ لذا حق دارم داخل آن زندگی کنم. این اتومبیل مال من است؛ لذا حق دارم سوار آن شوم و با آن جابجا شوم. پس چیزی که حق تصرف می‌دهد ملکیت است. اگر شما ملکیت همه چیز را از آن خدای متعال دانستید؛ حق تصرف در همه چیز را هم به طور مطلق به ذات حق متعال منحصر می‌کنید. اگر خدا ملک و مالک همه‌ی عالم است؛ اوست که حق دارد دخالت کند و تصمیم بگیرد که با ملک و ملک خودش چه کند و به دیگران نمی‌رسد که معترض باشند که چرا در ملک یا ملک خودت این کار را کردی. مالک، صاحب‌اختیار ملک خود است. ملک صاحب‌اختیار

^۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۷ و. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۹۴.

^۵. مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۵۲.

مُلک خود است. اگر خدا مَلِکِ عالم است؛ مَلِکِ وجود من نیز هست؛ پس هر کار با من کرد؛ جا ندارد معترض شوم که خدایا این چه کاری بود با من کردی. یا هر کار با دیگران کرد، هر کار با همه‌ی عالم کرد؛ جایی برای اعتراض وجود ندارد. مگر مال من است که معترض شوم چرا در مَلِکِ من این گونه دخالت کردی؟! مَلِکِ خودش بود؛ هرگونه خودش نظرش بود عمل کرد. لذا کسی که می‌گوید «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ» از معترض بودن، ناخرسند بودن، ناراضی بودن از آنچه خدا با او و با همه‌ی عالم می‌کند، مبراً است. می‌گوید این مال خود خداست و خود خدا هرگونه که مورد پسندش است در آن تصرف می‌کند و به احدی نمی‌رسد که به او اعتراض کند یا ابراز ناخرسندی و نارضایتی کند. از طرفی هم اعتراف می‌کند. با گفتن تکبیرها رفع حجب می‌کنید. تا این جا سه آسمان را پشت سر گذاشته‌است و می‌خواهد وارد آسمان چهارم شود. خود این رفع حجب کار کیست؟ کار او بود یا کار خدا بود؟ گفت: «أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ». یعنی همین سفر روحانی‌یی که در این معراج می‌کند، کار من نیست؛ به خودش نسبت نمی‌دهد. بعد می‌گوید: «سُبْحَانَکَ» خدایا تو منزّه‌ی. یعنی همه‌ی عیوب را از خدا نفی می‌کند. می‌گوید «أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ». خدایا تو مَلِکِ حقّ مُبِینِی. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ» تو منزّه‌ی. هیچ کاستی‌یی، هیچ نقصانی، هیچ عیبی در کار تو نیست. هر چه در عالم کرده‌ای و می‌کنی و خواهی کرد، همه در نهایت درجه‌ی کمال است. نه تنها از آنها منزّه‌ی؛ از همین تکبیری که من می‌گویم نیز منزّه‌ی. چون تکبیری هم که من می‌گویم؛ در حدّ شعور خود من است. در حدّ فهم خودم است. حتی از

تکبیر من هم منزّهی. چون «اللهُ اکبر» یعنی «اللهُ اکبرُ منْ أَنْ يُوصَفَ»^۶ یعنی خدا بزرگ‌تر از آن است که توصیف شود. پس خدا از همین «اللهُ اکبر»ی که در حدّ فهم خودم گفتم هم منزّه و بالاتر است. متقابلاً همه‌ی عیوب را متوجّه خودش می‌داند؛ همه‌ی نقص‌ها را متوجّه خودش می‌داند. «عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي» خدایا من کار بد کردم؛ خدایا من بر خود ستم کردم. «فَاغْفِرْ لِي» پس من را ببخش. «إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» که بخشنده‌ی گناهی جز تو وجود ندارد. برای شخصی در آن مرتبه، این گناه، گناه توجّه به عالم کثرت است. این که غبار عالم کثرت بر روح و قلب کسی نشسته باشد؛ نه گناه‌های عادی روزمره‌ی ما. «سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ» خدایا تو منزّه‌ی؛ من تو را حمد می‌گویم. از هر نقص و حتّی از تکبیری هم که خودم می‌گویم، تنزیهت می‌کنم و تو را حمد و ستایش می‌کنم و از تو می‌خواهم که بدکاری‌ها و ظلم‌های من را ببخشی. بعد از این دعا، دو بار دیگر می‌گوید «اللهُ اکبر». یعنی دو آسمان دیگر را پشت‌سر می‌گذارد. یعنی حجاب چهارم و پنجم هم دریده می‌شود و عبور می‌کند. به اینجا که برسد، یعنی پنج آسمان را پشت سر گذاشته است؛ حال اگر نمازگزار اهل دل باشد و گوش دلش شنوا باشد، ندای «تَقَدَّمَ»، پیش‌آی و وارد شو، را از جانب حقّ متعال به گوش دل می‌شنود. هنگامی که این ندا را شنید، باید پاسخ دهد. خدا گفت بیا؛ وارد شو؛ دعوت کرد. لذا بعد از این دو تکبیر می‌گوید: «لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ» همان لبّیکی است که حجّاج می‌گویند. که در پاسخ دعوتی است که حضرت ابراهیم عليه السلام از جانب

۶. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

خدا کرد؛ «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»^۷ اما اینجا خود خدا مستقیم و بلا واسطه دعوت کرد. فرمود: «تَقَدَّمْ» وارد شو؛ پیش آی؛ به درون بیا. نمازگزار این دعوت خدا را لبیک می گوید؛ «وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»؛ تمام خیر بلااستثناء در دست تو است و شر به هیچ وجه متوجه تو نیست. هر چه می کنی خیر است؛ هر چه از جانب تو می رسد خیر است. آنچه از دوست می رسد نیکوست. «وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ» و هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کنی. «عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ بَيْنَ يَدَيْكَ» این بندهی تو و فرزند دو بندهی توست؛ پدر و مادر من هم بندهی تو بودند. یعنی نه تنها خودم غلامم؛ غلامزاده هم هستم. بندهای که بندهزاده باشد؛ حسابی بنده است. این بندهی تو و فرزند دو بندهی تو است که پیشاروی تو ایستاده است؛ «مِنْكَ وَبِكَ وَ لَكَ وَ إِلَيْكَ»؛ همه ی وجودش از توست و بقای او هم به تو و به سبب توست و متعلق به تو هم هست و به سوی تو هم می آید. «لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجِيًّا وَلَا مَقَرًّا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ»؛ هیچ پناه گاهی، هیچ محلّ نجاتی، هیچ محلّ فرار و گریزی از تو، جز به سوی تو نیست. جلسات قبل به آن کودک که در خانه شلوغ کرده بود اشاره کرده ام؛ مادرش چوغولی اش را به پدر کرد و وقتی پدر به خانه آمد، به پسر بچه ی شیطان گفت: خیلی خوب، حرف گوش نکردی؛ مادرت را اذیت کردی؛ آتش سوزاندی؛ حالا حسابت را می رسم! کمر بند را در آورد و به مادر هم گفت درها را ببندد که بچه فرار نکند. بچه را در یک سه گنجی گیر انداخت و با شلاق

۷. سوره ی حج، آیه ی ۲۷.

به سمت او نزدیک شد. بچه هر طرف را نگاه کرد؛ دید راه فراری وجود ندارد. یکبارہ جست زد به آغوش خود پدر و دست‌هایش را به گردن او حلقه کرد و خود را به او چسباند. می‌دانید در چنین شرایطی پدر چه حالی پیدا می‌کند. خود پدر به گریه می‌افتد. شلاق از دستش می‌افتد و بچه را در آغوش می‌گیرد؛ چون بچه از پدر به خود پدر پناه آورد. هیچ مفرّی از خدا جز به سوی خدا نیست.

«تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ»؛ خدایا تو مبارکی و فوق هر بلندایی. «سُبْحَانَكَ وَحَنَانِكَ»؛ خدایا تو منزّهی و سرشار از مهربانی هستی. «سُبْحَانَكَ رَبَّ الْأَيْتِ الْحَرَامِ وَالرُّكْنِ وَالْمَقَامِ»؛ ای خدایی که صاحب و ربّ بیت الحرامی، ربّ رکن حجر الاسودی و ربّ مقام ابراهیمی، تو منزّهی. «وَالْحِلِّ وَالْحَرَامِ» ربّ همه‌ی محل‌هایی هستی که حِلّ‌اند و محلّی که حرام است. کعبه، مسجدالحرام و شهر مکه را هاله‌ای احاطه کرده است که به آن محدوده کسی مجاز نیست وارد شود؛ مگر این که مُحَرَّم شود. این محل محلّ حرام است؛ قبل از رسیدن به آنجا حِلّ است. پس حِلّ و حرام یعنی همه‌ی عالم. تو ربّ همه‌ی عالمی. وقتی تکبیرهای چهارم و پنجم را گفت و ندای «تَقَدَّمَ» و پیش‌آی و وارد شو خطاب به او صادر شد؛ اگر دید حلاوت و شیرینی حضور در محضر حق و لذّت ورود به آستان پروردگار را در جان خود می‌چشد و یا متقابلاً هیبت و عظمت حضور در پیشگاه خدای عظیم در قلبش احساس شد، بداند برای ورود مجاز است؛ اجازه‌ی ورود به او داده شده است. لذا این دعا را می‌خواند. یعنی ندای «تَقَدَّمَ» خطاب به چنین شخصی است؛ به خاطر آن است که می‌گوید:

«لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ. عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدَيْكَ

بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْكَ وَبِكَ وَ لَكَ وَ إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَىٰ وَلَا مَفْرَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ. تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِيكَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ». بعد از این که خدا را تنزیه کرد و گفت خدایا منزّهی از این که موجود ضعیف و جاهل و آلوده‌ای مثل من به محضر تو وارد شود و فوق آن هستی که بتوانم وصف و ثنای تو را گویم، تکبیر ششم را می‌گوید. وقتی تکبیر ششم را می‌گوید؛ حجاب دیگری کنار می‌رود؛ تا این جا شش آسمان را بالا آمده است. نمازگزار اینجا نگاهی به خود میندازد و چون خودش را لایق ورود به محضر پروردگار نمی‌بیند؛ به احسان خدا متوسّل می‌شود. چون لیاقت ورود در خود نمی‌بیند؛ مگر این که تفضلاً به او اجازه‌ی ورود دهند. خدا از سر احسان و لطف به او اجازه‌ی ورود دهد. لذا بعد از تکبیر ششم، به خدا عرضه می‌دارد: «يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ»؛ ای خدای صاحب احسان و نیکی‌کننده، بنده‌ی بدکار به آستان تو آمده است. «وَ قَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ»؛ خدایا خودت امر کردی که فردی که نیکوکار است از بدکار بگذرد و او را عفو کند. «وَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسِيءُ»؛ خدایا تو نیکوکاری و من بدکارم؛ «فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجَاوَزْ عَنِ قَبِيحِ مَا تَعَلَّمَ مِنِّي» پس به حقّ پیامبر اکرم و خاندانش ﷺ، بر پیامبر اکرم و خاندانش ﷺ صلوات بفرست و از زشتی‌هایم که تو خبرداری، بگذر و به من اجازه‌ی ورود بده. از امیرالمؤمنین روایت داریم؛ فرمودند: «مَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ قَالَ قَبْلَ أَنْ يُحْرِمَ وَ يُكَبِّرَ يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ...»؛ کسی که نماز به پا دارد؛ به نماز بایستد و قبل از این که تکبیر الاحرام را بگوید، دعای

«یا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ...» را بخواند؛ «فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَائِكَتِي اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ عَفَوْتُ عَنْهُ وَ

أَرْضَيْتُ عَنْهُ أَهْلَ تَبِعَاتِهِ»^۸ خدای تعالی به ملائکه می گوید شاهد باشید که من در رابطه با او، از حقّ

خودم گذشتم و عفوش کردم. همه‌ی کسانی را هم که حقّی به گردن او داشتند، از او راضی کردم و می‌کنم.

ان شاء الله انسان صادق باشد. این حرف‌هایی که نمازگزار با خدا می‌زند، باید مراقب باشد که آنجا جای خطرناکی است. یک‌وقت پیش کسی که از باطنم خبر ندارد؛ دورویی می‌کنم؛ حرفی را که ته دلم نیست، به زبان می‌گویم؛ آنجا ممکن است بگویم شخص مقابل متوجّه نمی‌شود و نمی‌فهمد.

اما در محضر حقّ متعال این‌گونه نیست؛ او «عَالِمُ السِّرِّ وَالْخَفِيَّاتِ»^۹ است. لذا باید مراقب باشم

حقیقت این حرف‌هایی که می‌زنم، در جان من و در وجود من باشد. تا به حال شش تکبیر گفته

شد. حال در آستانه‌ی تکبیره‌الاحرام آماده می‌شود که از درِ هفتم بگذرد و به محضر حقّ متعال

وارد شود. دست را بلند می‌کند و تکبیر هفتم را می‌گوید. تکبیره‌الاحرام یعنی خود را از هرچه غیر

خداست، محروم می‌کند؛ با تکبیره‌الاحرام داخل حرم کبریائی حق می‌شود. پس از ورود، رو به ذات

مقدس حقّ متعال ایستاده است. لذا اینجاست که می‌گوید: «وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ

^۸ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۲۳.

^۹ مجلسی، بحار، ج ۸۷، ص ۳۰۸.

الأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا، عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ مِنْهَاجِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^{۱۰}

من خالص و پاک، یکتاپرست محض، موحد واقعی و تسلیم مطلق، به کسی که آسمان‌ها و زمین را

آفرید، بر آئین ابراهیم خلیل، بر دین پیغمبر خاتم، بر منهاج و مسیر و روّیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام

رو کرده‌ام. در روایات به این عبارت هم هست: «عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ»^{۱۱} بر آئین ابراهیم خلیل، بر دین پیغمبر خاتم، بر ولایت

امیرالمؤمنین علیه السلام. و به این عبارت هم ذکر شده است «عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ هُدَىٰ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^{۱۲} یعنی خدایا طبق آیین ابراهیم خلیل،

طبق دین پیغمبر خاتم، طبق روّیه و روش امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به تو

رو کرده‌ام. «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ و من از مشرکان نیستم. «إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ

مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی هر آینه نماز من،

عبادات من، زندگی من و مرگ من، همه متعلق به خدایی است که پروردگار همه‌ی عالمیان است.

شریکی ندارد و من به این مأمور شده‌ام که با خدا این‌گونه باشم و من از اهل تسلیمم؛ از

مسلمینم. در توقیعی از امام عصر ارواحنافداه، حضرت فرمودند: اینجا بگوید «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ

^{۱۰}. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۳۶۶.

^{۱۱}. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۴۳.

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۵۹.

الْمُسْلِمِينَ»^{۱۳}؛ خدایا من را به راستی از اهل تسلیم قرار ده. «**لَا إِلَهَ غَيْرُكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ**» جز تو الهی نیست و جز تو معبودی وجود ندارد. وقتی این جملات را می‌گویند؛ باید خیلی مراقب باشد. این ادعای خیلی بزرگی است. این که فقط رو به خدا کرده‌ام. این که اصلاً به غیر خدا توجه ندارم. تو جهّم متمرکز در حقّ متعال است. اینجا باید مراقب بود؛ اگر این حقایق در وجود من نیست و قبل یا بعد از تکبیرة الاحرام این جملات را در محضر حق می‌گویم؛ پس دروغ می‌گویم و او این دروغ‌گویی را می‌بیند. اگر من در بند تعلّقات پست دنیوی‌ام؛ اسیر نفسم هستم؛ سرگرم شهوت و غضبم هستم؛ چگونه چنین ادعایی می‌کنم که «**وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا**»؟! نابِ ناب، موحدِ ناب، به تو رو کرده‌ام ای خدا. چگونه این ادعا را می‌کنم؟! ملائکه می‌بینند که من اهل این حرف‌ها نیستم. لذا اگر دیدیم واقعاً اهل این حرف‌ها نیستیم؛ این دعا را نه به نیت این که حرف خودمان است؛ بلکه به این نیت که پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام به ما دستور داده‌اند؛ بخوانیم. در اجرای فرمان آنها بخوانیم؛ نه این که به راستی خودمان را اهل این حرف‌های بزرگ می‌بینیم. معترف به عجز و نقص خود و شرمنده از آلودگی‌ها و زشتی‌های خود و مطلع از محجوب بودن خود به حجبِ متعدّد، در پیشگاه حقّ متعال منفعّل باشیم؛ با این حالتِ دلشکستگی و سرافکنندگی وارد شویم و این اذکار را در اجرای امر پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و از لسان اولیاء خدا بگوییم؛ نه از زبان خودمان. بگوییم پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام به ما فرموده‌اند خوب است اینها را اوّل نمازتان بخوانید. ولی ما خودمان را اهل این حرف‌ها نمی‌دانیم. این مقام، مقام بسیار بلندی است.

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۵۹. ج ۸۱، ص ۳۵۹.

تا انسان یک سره به خودش و به دنیا و آخرت پشت پا نزند؛ چگونه می تواند بگوید: «وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؟! او که توجه به خودش دارد، توجه به دنیا دارد؛ توجه به آخرت دارد؛ چگونه به خداوند می گوید حَنِيفٌ و مُسْلِمٌ به تو رو کرده ام؟! تا انسان به راستی تسلیم حق متعال نباشد؛ تسلیم هوا و هوس و شیطان و دنیا و هزار و یک چیز دیگر است. در این صورت چگونه می تواند بگوید «حَنِيفًا مُسْلِمًا»؟! تا خودی می بیند، چگونه می تواند بگوید: «مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» من مشرک نیستم؛ من غیر تو را نمی بینم. اصلاً غیر تویی برای من مطرح نیست؛ نه خودم، نه دیگری. تا وقتی اسیر خودبینی ام؛ خودی می بینم؛ کمالات و فضائلی برای خود قائلم؛ منزلت و جایگاهی برای خود قائلم؛ حق و حقوقی برای خود قائلم؛ نظر و سلیقه ای برای خود قائلم؛ فهم و شعوری برای خود قائلم؛ تا وقتی خود را می بینم؛ چگونه بگویم: «مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؟! من مشرک نیستم. لذا اینجا جای بسیار خطیری است. تا انسان به طور مطلق در حق فانی نشود، چگونه می تواند بگوید: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؟! جز کسی که واصل به حق متعال است و فانی از خودش است کسی نمی تواند این حرف را به حقیقتش ابراز کند. به این اعتبار که پیغمبر و ائمه علیهم السلام فرموده اند خواندن این آیه در ابتدای نماز خوب و مستحب است و ثواب دارد؛ بخواند؛ ولی مدعی این مقامات نباشد. در مقام تکبیر، اگر خدای ناکرده حقیقت تکبیر در انسان نباشد، گفتن تکبیر خیلی خطرناک است.

از مصباح الشریعه‌ی امام صادق علیه السلام این را برایتان خوانده‌ام؛ ولی دوباره بخوانم. حضرت فرمودند:

«فَإِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَنْصِرْ مَا بَيْنَ الْعُلَىٰ وَالْثَرَىٰ دُونَ كِبْرِيَاءِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ إِذَا اطَّلَعَ عَلَىٰ قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ

يُكَبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ فَقَالَ يَا كَاذِبُ كَذَابُ أَ تَخْدَعُنِي؟» وقتی تکبیر می‌گوی،

هرچه را در آسمان و زمین است در برابر عظمت حق متعال حقیر و کوچک و خوار و نیست ببین.

خدای متعال هنگامی که به قلب مؤمن مطلع می‌شود و توجه می‌کند در حالی که مؤمن مشغول

تکبیر گفتن است؛ اما در قلبش عارضه‌ای از حقیقت تکبیر وجود دارد؛ چیزهای دیگری را هم در

زندگی‌اش بزرگ می‌داند و مهم تلقی می‌کند. وقتی خدا می‌بیند او این‌گونه است؛ می‌گوید ای

دروغگو، می‌خواهی به من خدعه بزنی؛ می‌گویی «اللَّهُ أَكْبَرُ»؛ آیا پول برای تو بزرگ نیست؟ آیا مقام

برای تو بزرگ نیست؟ آیا شهرت برای تو بزرگ نیست؟ آیا لذت برای تو بزرگ نیست؟ آیا آمده‌ای

با من خدعه بورزی؟! «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَحْرَمَنَّكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَلَا أُحْبِبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي وَالْمَسْرَةَ

بِمُنَاجَاتِي» قسم به عزت و جلالم، تو را از چشیدن حلاوت و شیرینی ذکرم محروم می‌کنم و از

قرب خودم و از سرور و بهجت و لذت مناجات با خودم محجوب می‌کنم. اگر تکبیر می‌گوید؛ اما

حقیقت تکبیر در جانش نباشد؛ خدا جواب تکبیرش را این‌گونه می‌دهد. لذا امام صادق علیه السلام

فرمودند: «فَاعْتَبِرْ أَنْتَ قَلْبَكَ حِينَ صَلَوَتِكَ فَإِنْ كُنْتَ تَجِدُ حَلَاوَتَهَا وَفِي نَفْسِكَ سُورَهَا وَبَهْجَتَهَا وَ

قَلْبِكَ مَسْرورٌ بِمُنَاجَاتِهِ مُلْتَدٌ بِمُخَاطَبَاتِهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ صَدَّقَكَ فِي تَكْبِيرِكَ لَهُ» موقع نماز مراقب قلب

خودت باش؛ ببین در آن چه می‌گذرد. اگر موقع نماز به قلبت توجه کردی و حلاوت و شیرینی

ذکر و مناجات خدا را در قلب احساس کردی؛ حالت سرور و بهجت از این که مشغول نماز و گفتگو با خدایی را در جان خودت مشاهده کردی؛ قلب خودت را با مناجات حق متعال سرشار از سرور و بهجت یافتی؛ اگر دیدی با مناجات حق ملتذی و مشغول لذت بردن از گفتگوی محرمانه و عاشقانه با خدایی؛ بدان خدای متعال تکبیری که گفتی را تصدیق کرده است. یعنی تکبیرت حقیقی بوده است. «وَالْأَفْقَدُ عَرَفَتْ مِنْ سَلْبِ لَذَّةِ الْمُنَاجَاةِ وَحَرْمَانِ الْحَلَاوَةِ الْعِبَادَةِ أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى تَكْذِيبِ اللَّهِ لَكَ وَطَرْدِكَ عَنْ بَابِهِ» و الا اگر حلاوت و سرور و بهجتی در جانت نیافتی و دیدی لذت مناجات با خدا از تو سلب شده است و از حلاوت عبادت پروردگار محروم شده‌ای؛ این را دلیل و شاهی بر آن بدان که خدا تکبیری را که گفتی، تکذیب کرد و تو را از در آستانش طرد و بیرون کرد.

مقام تکبیر منزل و مقام بسیار بزرگی است. وقتی که انسان تکبیره الاحرام می گوید، حقیقت تکبیر باید در جانش باشد.

برای این که بفهمیم تکبیر یعنی چه، دو روایت از امام صادق علیه السلام می خوانیم.

حدیث اول: «قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ. فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟»؛ مردی در حضور امام صادق

علیه السلام گفت «اللَّهُ أَكْبَرُ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند تو که می گویی «اللَّهُ أَكْبَرُ»، خدا بزرگ تر است؛ خدا

از چه چیز بزرگ تر است؟ «فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» گفت خدا بزرگ تر از همه چیز است. «فَقَالَ أَبُو

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي» امام صادق عليه السلام فرمودند: خدا را محدود کردی! خدا بزرگ‌تر از همه چیز است. هر چیز حدی دارد؛ چیزی که یک سر سوزن از آن چیز بزرگ‌تر باشد؛ می‌شود بزرگ‌تر از آن. با گفتن این که خدا از همه چیز بزرگ‌تر است، تو خدا را محدود کرده‌ای. «فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ؟» مرد به امام صادق عرض کرد: پس چه بگویم؟ وقتی می‌گویم «اللَّهُ أَكْبَرُ» مقصودم چه چیز باشد؟ «قَالَ قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^{۱۴} حضرت فرمودند بگو خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید و توصیف شود. نه این که خدا بزرگ‌تر از همه چیز است. همه چیز اندازه‌ای دارد و چیزی که بزرگ‌تر از همه چیز است هم محدود می‌شود.

روایت دوم عمیق‌تر است. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ؟» امام صادق عليه السلام فرمودند تو که می‌گویی خدا بزرگ‌تر است؛ خدا بزرگ‌تر از چه چیز است؟ راوی می‌گوید: «فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» عرض کردم خدا از همه چیز بزرگ‌تر است. «فَقَالَ وَكَانَ تَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ؟» امام صادق عليه السلام فرمودند: آیا وقتی از خدا صحبت می‌کنی؛ چیز دیگری هم وجود دارد که خدا از آن چیز بزرگ‌تر باشد؟ آیا در برابر هستی خدا، هستی دیگری هم وجود دارد؟! خیلی حرف بلند و عمیقی است؛ این جمله به قلّه‌ی حقیقت توحید اشاره نموده است و این که هستی، منحصر در حقّ متعال است. فرمودند آیا جایی که از خدا سخن می‌گویی، غیری هم وجود دارد؛ ماسوی اللهی وجود دارد؟ خدا هست؛ چیز دیگری هم هست؟ که می‌گویی خدا از آن چیز بزرگ‌تر است؟ راوی

^{۱۴}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۷.

می‌گوید: «فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ؟» راوی (جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ) می‌گوید پرسیدم پس مقصود از «اللَّهُ أَكْبَرُ» چیست؟ «قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^{۱۵} فرمودند: خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید. و الا در برابر هستی خدا هستی‌یی وجود ندارد که خدا را با هستی چیز دیگری مقایسه کنی و نتیجه‌گیری که هستی خدا بزرگ‌تر از هستی آن چیز است. وقتی از هستی خدا سخن گفتی، دیگر هیچ چیز در برابر او نیست. هست مطلق اوست و لا غیر. وقتی نمازگزار «اللَّهُ أَكْبَرُ» می‌گوید، باید یادش باشد و توجه داشته باشد که «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی این.

ادب ظاهری تکبیر

ادب ظاهری تکبیر الاحرام این است که وقتی انسان به حال قیام رو به قبله ایستاده است؛ پاهایش موازی هم، با فاصله‌ی سه انگشت تا یک وجب به سمت قبله باشد. هنگامی گفتن تکبیر الاحرام، کف دست‌هایش هم رو به قبله باشد. با شروع تکبیر الاحرام دست‌ها را به سمت بالا بیاورد و به میزانی آنها را بالا بیاورد که نوک انگشتان دستانش محاذی قسمت پایین گوشش قرار گیرد. دست‌ها به این نقطه که می‌رسد، گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» خاتمه بیابد. بالا آوردن دست یعنی هر چه غیر خداست؛ از ظاهر و باطن، از غیب و شهود، از دنیا و آخرت، همه چیز را پشت سر انداخت و رو به خدا کرد و تنها او را قصد کرد. با گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» خدا را بزرگ‌تر از آن دانست که بشناسد؛

^{۱۵}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۸.

وصفش کند؛ ثنائش را به جا بیاورد؛ حقّ عبادتش را به جا بیاورد. در زبان عربی اعدادی داریم که به آنها عدد کثرت می‌گویند؛ مثل هفت یا هزار. اینها عدد کثرت است. وقتی می‌گویند هفت تا، مقصود شش به‌علاوه‌ی یک نیست؛ هفت تا یعنی خیلی زیاد. یا هزار تا به معنای نهصد و نود و نه به‌علاوه‌ی یک نیست؛ یعنی خیلی زیاد. در فارسی هم داریم؛ مثلاً می‌گویند هزار بار این کار را کردم؛ هزار بار این حرف را به تو گفتم. مقصود از این هزار بار، نهصد و نود و نه به‌علاوه‌ی یک نیست؛ یعنی این حرف را به تو خیلی زیاد زدم. هفت هم یکی از اعداد کثرت است. این که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است؛ شاید به این معنی است که بی‌شمار «اللهُ اکبرُ»، بسیار زیاد، فوق حدّ شمارش «اللهُ اکبرُ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ